

خاطراتی از سفرهای حج از دوره صفوی

رسول جعفریان

شیخ علی در جایی از کتابش، شرح حال کوتاهی از اجدادش به دست داده و در ادامه شرح حالی هم از خودش نوشته است. در ضمن این شرح حال، اشاراتی به سفرش به مکه و برخی از رخدادهای مربوط به آن دارد که با قدری تسامح می‌توان از آن به عنوان سفرنامه مکه یا خاطراتی از سفرهای حج یاد کرد.

زمانی که مصیبتی دامنگیر خانواده آنان در جبل عامل شده و بیش از یک هزار کتاب آنان در آتش سوخته پدرش عازم عراق شد. این زمان شیخ علی شش ساله بود. اندکی بعد وی همراه مادر و برادرش زین الدین راهی کرک نوح شدند و مدتی در آنجا ماندند. برادرش که دوازده ساله بود، از آنجا و گویا به هدف تحصیل، راهی عراق شد. شیخ علی هم عازم مکتب شده به فراگیری قرآن مشغول گردید و در نه سالگی آن را ختم کرد. شیخ علی از مادرش ستایش می‌کند و از این که مهربانی و ملامطت فراوانی در حق وی داشته است سخن می‌گوید. پس از آن به تحصیل نزد شاگردان جد و پدرش که نامشان را هم آورده، مشغول گشت. وی با آن که سن اندکی داشت، همزمان به زمین‌های کشاورزی رسیدگی می‌کرد و به تحصیل هم اشتغال می‌ورزید. وی در سن شانزده سالگی در سال ۱۰۳۲ هـ. ق یا ۱۰۳۳ هـ. ق. پس از درگذشت پدرش به سال ۱۰۳۰ عازم مکه می‌شود. (الدرا المنثور، ۲/۲۳۹) گفتنی است که پدرش در این سال، در شهر مکه درگذشت.^۵ بنا بر این جدای از اعمال حج، ممکن است به قصد زیارت مزار پدرش در مقبره معلی عازم این سفر شده باشد.

باید توجه داشت که این زمان شمار فراوانی از علمای شیعه عرب و ایرانی در مکه زندگی می‌کردند و گهگاه در میان اشراف و امرای مکه، کسانی هم بودند که دلبستگی به تشیع امامی داشته و از علمای امامی مذهب استقبال می‌کردند. ما نمونه هایی از این موارد را در جای دیگری آورده‌ایم. اما از همین کتاب درالمنثور هم می‌توان در این زمینه کمک گرفت و نشان داد که میان علمای شیعه و برخی از اشراف مکه پیوندهایی بوده است. از آن جمله این آگاهی اوست که پدرش شیخ محمد (م ۱۰۳۰) پس از تکمیل تحصیلات خود نزد پدرش شیخ حسن صاحب معالم الاصول و همچنین سید محمد

در باره او سروده است.

چهارم از دیوان محتشم کاشانی که او هم به مناسبت از دو مورد یاد کرده است.

پنجم کتاب نوادر ملامحمد صالح قزوینی که از آن کتاب هم چند حکایت در باره سفر حج نقل شده است.

بهره‌ای هم از خلاصه التواریخ برای یاد از یک فرمان در ارتباط با سفر حج گرفته‌ایم که خواهد آمد.

شیخ علی جبل عاملی و سفرنامه اش به مکه شیخ علی (۱۰۴۳ / ۱۱۰۴)^۲ بن محمد بن حسن بن شهید ثانی یکی از علمای سرشناس شهر اصفهان در دوره اخیر صفوی بود. وی از نسل علمای عرب مقیم اصفهان بود که همچنان بر حفظ فرهنگ عربی خویش تأکید داشت و نسبت به برخی از علمای ایرانی زمانش که صاحب منصب بودند چندان خوشبین نبود.^۳ پدران وی از شهید ثانی به این سوی، همه عالم بودند و به رغم آن که صفویان دعوت‌های مکرری از آنان برای آمدن به ایران داشتند، اما آنان از آمدن ابا کردند. با این حال، شیخ علی به ایران آمد و تا پایان عمر در اصفهان زیست.

یکی از آثار برجای مانده از وی که حاوی نکات دقیقی از زندگی و خاندان خود وی، همچنین شماری از علمای وقت جبل عاملی و نیز آثار و کتابهای برجای مانده از آنان است، کتاب الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور است. این اثر که نوعی اثر کشکولی است، حاوی مقالات مختلفی در باره مسائل فقهی و تفسیری و نیز اطلاعاتی از تاریخ فرهنگی و علمی این دوره است. اهمیت این کتاب یکی هم اقتباس مؤلف از آثاری است که اصل آنها از میان رفته و شاید یکی از مهم‌ترین آنها شرح حال خودنوشتی است که شهید ثانی برای خودش نگاشته و متن آن در این کتاب به چاپ رسیده است. شیخ علی صاحب کتابخانه مهمی از آباء و اجداد خود متون و مطالب را از آن آثار برای ما نقل کرده که مع الاسف اصل آن آثار از میان رفته و تنها اندکی از آن با تلاش شیخ علی از شامات به ایران انتقال یافته است.^۴

سفر زیارتی شیعیان ایران به حرمین شریفین، یکی از ابعاد زندگی دینی - اجتماعی آنان در دوره صفوی است. در این زمینه، موضوعات مختلفی می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. نویسنده این سطور، تاکنون چند مطلب و مقاله در این باره منتشر کرده است:

نخست، انتشار سفرنامه حج بانوی اصفهانی، همسر میرزا خلیل، رقم‌نویس از اواخر روزگار صفوی است که مشتمل به ۱۴۰۰ بیت شعر زیبا در باره سفر او از اصفهان تا مکه می‌باشد و حاوی اطلاعات جغرافیایی و سفرنامه‌ای ارزشمندی در این زمینه است.^۱

دوم، مقاله مفصلی است با عنوان «پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین شریفین در دوره صفوی» که ضمن آن به مسافرت علما و مردم شیعه به حرمین شریفین و برخی از دشواری‌های آنان پرداخته شده و در مجلد دوم کتاب صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست به چاپ رسیده است.

سومین بحث «مناسبات اصفهان و حجاز در دوره صفوی» است که در آن رابطه دولت و مردم ایران با سادات مدینه بررسی شده و در مجلد یازدهم «مقالات تاریخی» به چاپ رسیده است.

اما آنچه در اینجا ارائه شده، اطلاعات دیگری است که به نوعی مربوط به زائران شیعه به مکه در دوره صفوی و برخی از خاطرات آنها در طول مسیر یا در آن دو شهر مقدس است. این مطلب برای نخستین بار در اینجا منتشر می‌شود.

این اطلاعات در باره موضوع مورد بحث، از پنج منبع فراهم آمده است:

اول از کتاب الدر المنثور از شیخ علی جبل عاملی (م ۱۱۰۴) که در اصفهان می‌زیسته و خاطرات خود را از سفرهایش به مکه گزارش کرده است. این کتاب در حدود سال ۱۰۷۶ هـ. ق. تألیف شده است.

دوم از کتاب تذکره صفویه کرمان، اثر میرمحمد سعید مشیزی بردسیری که آقای باستانی پاریزی آن را به طبع رسانده و مربوط به دو دهه پایانی قرن یازدهم هجری است.

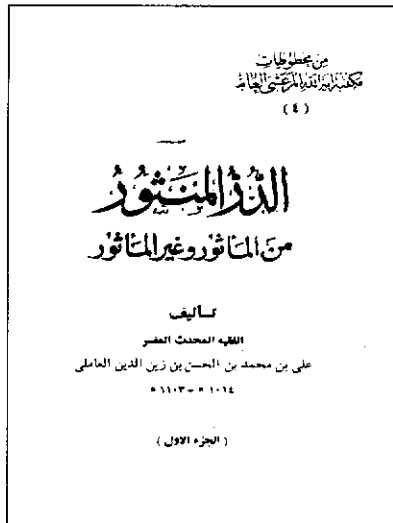
سوم از دیوان علی نقی کمره‌ای (م ۱۰۲۹) که از یکی از شهدای ایرانی در مکه یاد کرده و شعری

صاحب مدارک الاحکام راهی مکه شد و برای پنج سال در آنجا اقامت گزید. این زمان میرزا محمد استرآبادی هم در مکه بوده و میان آنان دوستی و الفت فراوان وجود داشته است. وی در تدوین کتاب رجال الکبیر استرآبادی هم به وی کمک فراوانی کرده است. بعد از آن به وطنش باز گشته اما در پی برخی دشمنی‌ها و حسادتها به کربلا رفته و مدتی طولانی در آنجا ماند و به تربیت شاگردان عرب و عجم مشغول گشت. یک روز در حالی که بر بالای بام مشغول نماز بود، کسی تیری به سمت او پرتاب کرد که از کنار سینه‌اش گذشت. به دنبال این حادثه، مجدداً وی عازم مکه شد. مدتی در آنجا بوده، باز به عراق برگشت و برای بار سوم به مکه رفت و تا پایان عمر همانجا به سر برد. در همین دوره، گهگاه به نقاط دیگری هم مسافرت داشته و از جمله مدتی در دمشق با علمای اهل سنت حشر داشته و نزد آنان تحصیل کرده است. شیخ علی از یکی از اساتید سنی او و برخوردی که شاگردان آن استاد یا پدرش داشته‌اند یاد کرده است. وی در آنجا از همشهری‌ها خود شاگردانی هم داشت که یکی از آنان شیخ حسین مشغری عاملی بود و شرح الاستیصار شیخ محمد به خط این مشغری نزد شیخ علی بوده است. (الدر المنثور، ۲۱۱/۲ - ۲۱۲)

برادر شیخ علی، یعنی زین الدین (۱۰۰۹ - ۱۰۶۴ هـ. ق) مدتها در مکه بوده و در همان شهر هم درگذشته و در کنار قبر پدرش شیخ محمد مدفون شده است. شیخ علی با ستایش فراوان از وی می‌گوید که در همان سال درگذشت او، وی هم در مکه بوده و در روز عرفه تا روز درگذشت او یعنی ۲۹ ذی حجه همراه او بوده است. (الدر المنثور ۲۳۱/۲) گذشت که شیخ علی در حالی که شانزده ساله بوده، عازم سفر حج می‌شود. البته خودش تولدش را ۱۰۰۳ هـ. ق یا ۱۰۰۴ هـ. ق. دانسته و با توجه به این که می‌گوید سال ۱۰۳۲ هـ. ق یا ۱۰۳۳ هـ. ق. به سفر حج رفته، قاعدتاً باید نوزده یا بیست ساله بوده باشد.

وی می‌نویسد که در این سفر برای من اتفاقات جالبی افتاد. از جمله آن که من سوار بر قاطر بودم و شتران ما در پشت سر ما حرکت می‌کردند. رفیقی هم داشتیم که یک برده هندی داشت. من در دستم کاردی داشتم که افتاد و طبعاً نمی‌توانستم آن را بردارم. آن برده هندی که پشت سر ما بود، روی شتر خویش برده و روی افتاده بود. وی که درست نزدیک کارد من افتاده بود، آن را برداشته و برای من آورد.

وی همچنین در محلی با نام «مبرک الناقة» که یک تنگه بوده و تنها یک قطار یا حداکثر دو قطار شتر می‌توانستند همزمان از آنجا عبور کنند، اشیایی را به جا می‌گذارد که باز به طور اتفاقی، یک نفر از حج‌اج آنها را برداشته و به او می‌رساند. در این سفر شیخ حر عاملی هم با آنان همسفر



کتاب الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور نوعی اثر کشکولی حاوی مقالات مختلف در باره مسائل فقهی و تفسیری و نیز اطلاعاتی از تاریخ فرهنگی و علمی عصر صفوی است

بوده است. وی می‌گوید کاروان شام دو قسمت بود: «مقاهره» و «شعارة». «مقاهره» آنان بودند که سواره حرکت می‌کردند و شعاره افرادی بودند که در جلو و عقب و راست و چپ آنان پیاده می‌رفتند. شیخ حر جزو شعاره بوده است. در اینجا هم باز چیزی از دست شیخ علی می‌افتد که برحسب اتفاق آن را شیخ حر بر می‌دارد و به او می‌دهد.

شیخ علی می‌نویسد: وقتی داخل مکه شدم، همراه یک نفر دیگر از حج‌اج کاروان جلو افتاده به حرم مشرف شدم تا اعمال عمره را انجام دهم. ابتدا گشتی در مسجد زدم تا نقاط مختلف آن را که وقت طواف به آن نیاز داشتم بشناسم. وقتی خواستم طواف را شروع کنم، یک مطوف آمد و گفت: من تو را طواف می‌دهم. گفتم: من شامی هستم، زودتر از دیگر حج‌اج آمده‌ام و هیچ پولی برای این که به تو بدهم ندارم. اگر مجاناً مرا طواف می‌دهی، شروع کن. وی با من به نزاع برخاسته کلمات تندی گفت. در همین حال مردی نزدیک شد و خطاب به او گفت: رهایش کن تا خودش طواف بکند؛ این شخص و پدرش صد نفر مثل تو را برای طواف تعلیم می‌دهند. آن شخص هم مرا رها کرده و من مشغول طواف شدم.

بعد از حج به سوی مدینه آمدیم. صبحی در منطقه بدر مشغول نماز بودم در حالی که کاروان از

این سوی و آن سوی من حرکت می‌کرد. در حال نماز شمشیرم را روی زمین در کنارم گذاشتم. بعد از نماز، فراموش کردم آن را بردارم. نیم فرسنگ از آنجا دور شدیم که یادم آمد. به سرعت با رفیقی بازگشتم و دیدم در حالی که هنوز حج‌اج از این سوی و آن سوی محل نماز من می‌گذرند، شمشیرم روی زمین است که در مقابل چشم حیرت زده دیگران آن را برداشتم.

شیخ علی می‌نویسد: کتابهای زیادی از من در بلادمان مانده بود. هرچه کردم از طریق بغداد نتوانستم به کتابهایم دسترسی پیدا کنم. گفتم که آنها را به مکه بفرستند. اما مدتی به دلیل انقطاع زمان حج، نتوانستم به آنها دسترسی پیدا کنم. از کسی خواستم هرچه می‌خواهد از من بگیرد و کتابهایم را به من برساند. در وقت بازگشت حج‌اج منتظر بودم. شبی خواب دیدم کسی نزد من آمده و یک سینی که سینه‌مردی در آن بود، نزد من گذارد. گفتم: این چیست؟ -گفت: این سینه جدت زین الدین شهید ثانی است. فردای آن روز کتابها رسید در حالی که بسیاری از آنها جلد نداشت و برخی هم به خاطر نقل و انتقال تلف شده بود. (الدر المنثور، ۲۴۲/۲)

«یکی دیگر از خاطرات من آن است که وقتی خواستم از اصفهان به حج مشرف شوم، مخفیانه برخی از کتابهایم را فروختم. روز بعد خواجه التفات که نزد زینب بیگم، دختر شاه طهماسب کار می‌کند نزد من آمد و پرسید: آیا این روزها کتابی فروخته‌ای؟ گفتم: برای چه می‌پرسی؟ گفت: زینب بیگم مرا خواست و گفت: آیا در این شهر کسی با نام شیخ علی از نوادگان شیخ زین الدین زندگی می‌کند؟ گفتم: آری. گفت: دیشب در خواب شاه عباس را دیدم که می‌گفت: چه معنا دارد که این مرد به دیار ما بیاید در حالی که ما از پدر او خواستیم بیاید که نیامد، و روزگارش به گونه‌ای باشد که کتابهایش را بفروشد در حالی که شما در اینجا هستید؟ وقتی من این را شنیدم داستان فروش کتابهایم را برایش گفتم». شیخ علی می‌افزاید که آمدنش به این بلاد و آلوده شدنش به استفاده از مشتهیات و سلوکش بر خلاف پدرانش که به ایران نیامدند سبب شد تا آن فیض و صلاحی که در اوائل سن داشته از بین برود. (الدر المنثور ۲۴۲/۲). این همان چیزی است که از شیخ یهایی هم نقل شده و به خاطر همان بود که پدرش شیخ حسین بن عبدالصمد با این که سالها در ایران بود، در اواخر از ایران رفت.

شیخ علی می‌افزاید: مرتبه دومی که از این بلاد- ایران- عازم مکه مکرمه شدم به برکت حج و زیارت وقایعی برای من رخ داد:

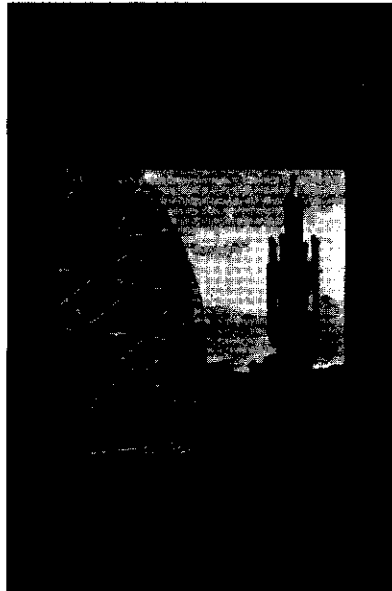
«یکی از این وقایع آن بود که وقتی به جایی میان اصفهان و بصره رسیدم، یکی از افراد بلاد ما - یعنی عرب- شامی- همراه با کاروان حج‌اج بود. او گفت: من هفدم از رفتن مکه اذیت کردن فلانی -

یعنی شیخ علی- است. می‌خواهم در آنجا بگویم که او در بلاد عجم چه و چه می‌کند. من ناراحت شدم. وقتی به دورق رسیدیم، جایی در خیمه نشسته بودم که همان شخص از آنجا رد می‌شد، او را صدا کردم و به او گفتم: شنیده‌ام که در باره من چنین گفته‌ای؟ گفت: آری و خواهی دید. گفتم: دلیلش چیست؟ گفت: تو در اصفهان چیزی به من ندادی و من چنین و چنان خواهم کرد. گفتم: از خداوند می‌خواهم که شر تو را از من دفع کند. او برخاست و رفت. اندکی بعد، تب او را گرفت و چیزی به بصره نمانده بود که در گذشت و خداوند مرا از شر او کفایت کرد.

مانند همین ماجرا در مکه و منی از سوی دو مرد برایم رخ داد که اگر خداوند شر آنها را دفع نکرده بود موجب مرگ فردی یا افرادی می‌شد. حکایت آن طولانی است و این همه به برکت حج بیت‌الله الحرام بود.

در بازگشت وقتی از بغداد به سمت اصفهان می‌آمدیم، و همراه ما سه کنیز و زنان دیگر بودند، به شهر یعقوبه رسیدیم. کسی که در آنجا حکومت می‌کرد، فردی بسیار پست و معاند بود. وی برای هر کنیز و برده دو اشرفی و برای هر شتر چهار عباسی می‌گرفت؛ علاوه بر آن که اهانت کرده و ضرب و شتم می‌نمود. در آنجا شطی بود که باید از آن می‌گذشتیم و او کنار شط نشسته بود. هر زنی که از کشتی خارج می‌شد، او به دستش می‌نگریست ببیند کنیز است یا نه. وقتی ما نزدیک شدیم، مردی نزد او آمد و چیزی گفت. او هم عصبانی شده و عصا به دست برخاست. ما از کشتی پیاده شدیم، خیمه زدیم و کنیزکان را در پشت کجاوه‌ها پنهان کردیم. او زنی را برای تفحص فرستاد تا در خیمه‌ها بگردد. من بیرون رفتم. اما به من خبر دادند که آن زن، یک کنیز را دیده است. پس از یک ساعت آن مرد آمد و پرسید: چند کنیز دارید؟ گفتیم: یکی. بعد به خیمه دیگری رفت. در آنجا زنی بود که یک برده داشت. آن زن گفت: تو را از وجود سه کنیز خبر می‌کنم مشروط بر آن که از برده من چیزی نگیری. بعد اشاره به خیمه ما کرد. ما از این که گفته بودیم فقط یک کنیز داریم، ترسیدیم که مسأله روشن شود و سبب اهانتی بزرگ به ما شود. فوراً به شتردار گفتم: دو کجاوه روی یک شتر بگذار و روی هر شتر یک زن و یک کنیز باشد و حرکت کن. وقتی آن مرد با آن زن آمدند، جز یک کنیز ندیدند. آن مرد شروع به زدن همسرش کرد که چرا خلاف گفته است. آنگاه نزد آن زن و برده او رفتند و گفتند که چرا دروغ گفته است. آن زن گفت که کنیزکان را سوار شتر کردند و رفتند. آن مرد سوار اسب شد اما شتر را نیافت. خیمه‌ها را گشت، چیزی پیدا نکرد. و به هر روی ما به سلامت گذشتیم. در شهریان هم به سوی خیمه‌ها آمدند اما وارد خیمه ما نشدند.»

شیخ علی پس از آن می‌گوید که من بیشتر



اما آنچه در این مقاله ارائه شده، اطلاعات دیگری است که به نوعی مربوط به زائران شیعه به مکه در دوره صفوی و برخی از خاطرات آنها در طول مسیر یا در آن دو شهر مقدس است

عمر خویش را در غربت بسر برده و با معیشتی سخت و قلبی نگران روزگار را گذرانده‌ام. با این حال به مطالعه و تحقیق و تدریس مشغول بوده و قریب هفتاد عنوان کتاب نوشته‌ام. وی سپس شرحی از آثار علمی مهمش را به دست داده است. (النور المثنور، ۲۴۲/۲ - ۲۴۴).

سفر به مکه و دشواری‌های آن از زبان میرمحمدسعید مشبزی

یکی از مأخذ غنی دوره صفوی کتاب تذکره صفویه کرمان است که به رغم آن که یک تاریخ محلی است، اما اطلاعات ارزشمندی از این دوره در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی به دست داده است.

در ارتباط با عنوان بالا چند خبر کوتاه در این اثر آمده است که مؤید دشواری‌ها و مشقت‌های زائران ایرانی است که در روزگار صفوی به عشق زیارت بیت الله الحرام و حرم نبوی عازم حرمین شریفین می‌شدند.

محمد سعید یکبار از سفر خود یاد می‌کند. اما پیش از آن از میرزا شمس الدین محمد مستوفی یاد کرده است که لازم بود برای رفتن به سفر حج از اعتمادالدوله وقت یعنی نخست وزیر آن زمان شیخ

علی خان زنگنه اجازه سفر بگیرد و چنین کرد: «میرزا شمس الدین محمد مستوفی چون اراده طواف بیت الله الحرام را در خاطر مخمر ساخته بود و عریضه به شیخ علی خان اعتمادالدوله درین باب مرسل، و رخصت نامه او را میرزا عبدالباقی برادرش که در اردوی معلی بود، آورد. به تاریخ یوم السبت ۶ شهر شعبان المعظم ۱۰۸۹ از بلده به باغ شاه آباد نقل مکان و در سه شنبه ۹ شهر مزبور از آنجا روانه شدند.»

روشن بود که وقتی شخصیتی برای سفر بیت الله الحرام عزیمت می‌کرد، شمار زیادی از صاحب منصبان و مردم با او همراهی می‌کردند تا از مزایای وجود او برای تأمین امنیت خود و سایر مسائل بهره ببرند. میرمحمد سعید خود از همسفرهای اوست و در این باره چنین ادامه می‌دهد: «میرزا شجاع خبیصی نیز با کوچ و متعلقان خود نیز رفیق و عازم زیارت بیت الله الحرام شد. راقم حروف محمد سعید میرشهاب نیز از خدمت عالیجاه دستوری مرخص و به رفاقت مستوفی روانه و در ۲۱ شهر رمضان المبارک بندر کنگ و در ۴ شهر شوال از بندر، داخل جهاز - کشتی - عبدالشیخ کنگی و در ۶ شهر ذی قعدة الحرام داخل بندر قنغذه که از بندر حجاز است شده، دو یوم در آنجا توقف در روز ششم داخل مکه معظمه شدیم. (تذکره صفویه، ص ۴۶۸).

میرمحمد سعید در ذیل وقایع سال بعد، یعنی سال ۱۰۹۰ خبر بازگشت این قافله را داده و اطلاعاتی در باره مشکلات مسیر در برخورد با اعراب بادیه نشین عنوان کرده و گفته است که قافله سالاران تصمیم گرفتند از راه شام به ایران بازگردند: «در هنگامی که میر شمس الدین محمد مستوفی و میرزا شجاع خبیصی و رفقا از طواف کعبه معظمه فراغت حاصل و در تدارک مراجعت کرمان بودند، با یکدیگر در این باب استشاره می‌نمودند. رأی‌ها بر این قرار گرفت که چون «راه شام معموری تمام دارد، از آن راه بروند». کسانی دیگر این نظر را نپذیرفتند و گفتند که راه «لحسا» نزدیکتر به وطن است: «سید محمد ولد سید اسماعیل حمله‌دار، میرزا شجاع را فریفته، قرب وطن را از راه «لحسا» در نظرش جلوه داده چشمش را از بعد مسافت و اخراجات و تعب راه شام و حلب ترسانید. روزی میرزا شجاع به خانه مستوفی آمده اظهار این مراتب نمود. مستوفی امتناع کرده بر عزیمت شام رغبت تمام داشت. و بالاخره مشایخ را واسطه ساخته، مستوفی به رفتن [از طریق شام] و میرزا علیرضا خراسانی در نرفتن راه لحسا مصر بود و بدسلوکی اعراب بیابان و میرحاج لحسانی را در نظر ایشان می‌نمود، راضی نشد.»

در نهایت، تصمیم گرفته شد تا از راه لحسا بازگردند: «شبی، مستوفی، علی پاشا لحساوی را که امیر حاج بود، ضیافت نموده، راه آمیزش مفتوح و هر روز یکدیگر را ملاقات می‌کردند تا روز شنبه ۱۲

درمه - مالیات - را مهمسازی و از راه مکه به عزم راه لحسا به موضوع ابطح نقل مکان نموده و از آنجا به وادی فاطمه که آمدند میرحاج را قوت به حرکت آمده از دُرْمه ای که گرفته بود، قدری زیاده توقع نمود.

ماجرای نزاع آنان به امیر مکه سید برکات رسید: «مستوفی و میرزا شجاع از حرکت راه لحسا نادم، و سعی بی فایده بود که می کردند. شخصی را به مکه به خدمت شریف مکه که سید برکات نام داشت فرستاده، شکوه میرحاج را مسموع او ساخته، شریف، عثمان، وزیر خود را تعیین و به وادی فاطمه فرستاده بود که به حقیقت رسیده دفع تعدی میرحاج را از حاج نمایند. عثمان مذکور آمده، علی پاشا میر حاج را منع نموده، میرحاج مستوفی و یاران را متسلی ساخته، از وادی فاطمه به منزل خلیص آمدند و در آنجا همین هنگامه را ساز داد، حاجیان بیچاره [را] زجر و توقع کلی از ایشان می نمود.»

در اینجا بود که مردم باز متوسل به مستوفی شدند تا به عنوان یک صاحب منصب که آنان به خاطر او همراهش آمده اند، فکری برای آنان بکنند: «مردم حاج نزد مستوفی آمدند که چون تو مرد معتبری بوده، ما به خاطر جمعی تو بدین راه آمده، دُرْمه و کرایه و اخراجات معینه را دادیم و حال میرحاج زیاده از قدر معهود طلب می نماید و مقنور نیست که بدهیم. فکری در این باب بکن. مستوفی و میرزا شجاع به سید بقیه! که از اجلة سادات و اشراف بود متوسل شده، به امداد او از میرحاج مفارقت اختیار، و داخل مدینه مشرفه شدند. میرحاج در مدینه یک مرتبه سعی و اهتمامی نمود که شاید این جماعت با او رفیق شوند، راضی نشده از درمه و کرایه گذشته، به میرحاج و حمله دار انعام نموده به راه بحر مراجعت نمودند.»

در واقع آنان از همان راهی که رفته بودند بازگشتند. میرمحمد سعید مشیزی که راه لحسا را انتخاب کرده در باره بازگشتش بعد از مصیبت ها و سختی های فراوان می نویسد: «و فقیر الحقیق محمد سعید با میر حاج عازم لحسا و از راه شیراز به کرمان آمد و ایشان به مخاء یمن آمده، مدتی در آنجا توقف نموده بودند که موسم حرکت بندر عباسی شود. و در موسم، چهار فرنگی پول نموده، وارد بندر مسقط و چون میرزا شجاع و عیال و اطفالش از سفر بحر مکدر شده بودند، به راه بادیه متوجه، و از بندر شهر، و صبا، به بندر کنگ آمده، به تاریخ یوم الاحد ۱۴ شهر ذی قعدة الحرام ۱۰۹۰ داخل کرمان شدند. و از رفقای ایشان [تعدادی] بدین موجب وفات یافته بودند.» وی در ادامه نام افراد فوت شده را آورده است.

اما سرنوشت مستوفی: «مستوفی چون از بندر مسقط به کشتی نشست، بود، در بندر عباس از بیرون آمده باز راه لار، با میرزا سعید ولد میرعلیرضا و اشرف ولد مقیم و چند جهاز نفر دیگر، به تاریخ یوم

هفت دیوان مجتشم کاشانی

طباطبائی
دیوان مشیینه

سروده

کمال الدین مجتشم کاشانی

(۱۲۵ - ۱۲۶ هـ ق)

مؤلفه: شیخ طباطبائی
تألیف: کمال الدین مجتشم کاشانی

یکی از مأخذ غنی

دوره صفوی کتاب

تذکره صفویه کرمان است

که به رغم آن که

یک تاریخ محلی است،

اما اطلاعات ارزشمندی

از این دوره در همه ابعاد

سیاسی، اجتماعی،

مذهبی و فرهنگی

به دست داده است.

الاحد ۴ شهر ذی حجة الحرام سنة مزبور - ۱۰۹۰ - داخل کرمان شده، مستوفی مذکور بیماری بسیار کشیده هنوز رنجور است و شرح احوال سفر و آنچه در بحر و بر برایشان واقع شد، مناسب این سیاق نیست. و این چند کلمه که بر سبیل اجمال نوشته شده از این راه بود که چندان نامناسب نمی نمود. ملخص سخن این که در این سفر خیر اثر به علت بدسلوکی اعراب، ضرر بسیاری کشیده بحمدالله سلامت داخل منزل شدند.» (تذکره صفویه، ص ۴۷۶ - ۴۷۹).

بیماری جناب مستوفی ادامه یافت به طوری که با اجازه شیخ علی خان زنگنه برای معالجه و استراحت قریب هشت ماه به شیراز رفت و بعد از معالجات فراوان در حالی که هنوز آثار آن رنجوری که «در حین مراجعت سفر خیر اثر مکه معظمه عارض او شده بود» به کرمان بازگشت. (تذکره صفویه، ص ۴۸۶، ۴۸۹)

البته همیشه این گونه نبود که افراد صاحب منصب، با اجازه رؤسای خود عازم سفر حج بشوند، بلکه گاه به عکس، برای فرار و گریختن و دور شدن

از محدوده خطر عازم حج می گشتند. محمد هاشم ولد شاه نورالدین که اسباب ضرر و زیان دیوان و ارباب شده بود، «از خوف، اراده مکه معظمه نموده بود که دفع الوقتی در این مقدمه بشود.» اما معالاسف فرار از این مقصده سبب نشد تا وی کاملاً در امان بماند بلکه در مکه گرفتار سنیان گشت و آزار فراوان دید. میر محمد سعید چنین ادامه می دهد: «از راه دریا روانه، و بعد از فراغ طواف بیت الله الحرام به مدینه مشرفه رفته، در آنجا به علت این که خواجه حسین فریزی - شوهر خواهر محمد هاشم - خلاف قاعده نموده بود و سنیان او را به ضرب لگد و چوب کشتند، محمد هاشم در آن وقت ظاهر حرفی مشعر بر رعایت خواجه حسین گفته بود، او را نیز شلاق بسیاری زده محبوس نموده بودند. بعد از استخلاص چون قافله کرمان از مدینه مشرفه کوچ نمود، محمد هاشم همراه قافله شام روانه و در عرض راه وفات نموده، عاشور نوکر او به بندر کنگ وارد، خبر فوت او را رسانده، متروکات او را که در کشتی ملا احمد کنگی بود گرفته روانه کرمان شد.» (تذکره صفویه، ص ۴۶۹ - ۴۷۰).

البته مردن حجاج در این سفر طولانی که گاه یک سال و حتی بیشتر به طول می انجامید، امری طبیعی بود. میرمحمد سعید، ذیل حوادث سال ۱۰۶۶ هـ ق. از سفر میرزا عبدالله مستوفی خان یاد می کند که همراه با محمد صالح ریش سفید محترفه و استاد شمس الدین کهسالار عازم حج شد اما وقتی که «چند یوم بعد از نوروز سنة مزبور، محمد صالح ریش سفید محترفه» مراجعت کرده و «خبر فوت میرزا عبدالله مستوفی» را رسانید، خان را از استماع این قضیه نهایت کلفت روی داد. (تذکره صفویه، ص ۲۴۶، ۲۵۰)

رفتن به سفر حج نه تنها برای صاحب منصبان امتیازی به شمار می آمد، بلکه برای خواجگان که اموال فراوانی داشته و هیچ وارثی نداشتند، خوشایندتر بود. مشیزی ذیل حوادث سال ۱۰۹۳ هـ ق. در باب «ذکر رفتن کلانتر و میرزا عبدالباقی به مکه معظمه» از خواجه کاظم محض و نظراًقا ریش سفید، شترداران کرمانی هم یاد کرده که به همراه شماری دیگر از راه بصره عازم زیارت بیت الله الحرام شدند. (تذکره صفویه، ص ۴۹۵) کلانتر کرمان بعد از بازگشت از سفر حج، گویا طبق رسم، می بایست به پایبوسی اعتمادالدوله می رفت که رفت و «اسب و قالی پیشکش خود را به معرض عرض» ایشان آورد. (تذکره صفویه، ص ۵۰۹)

سفر حج برای برخی از صاحب منصبان، جنان شدن از رشته امور اداری بود. عمزاده میرمحمد سعید پس از یک دوره کارهای اداری «بعد از سفر کعبه معظمه و اداء حجة الاسلام و شرف طواف حضرت خیرالائام - صلوات الله علیه و آله و سلم - دیر خدمت مرجوعه را متکفل نشده». (تذکره صفویه، ص ۶۵۰).

کشته شدن امام قلی بیک روملو در مسجد الحرام در سال ۱۰۲۰

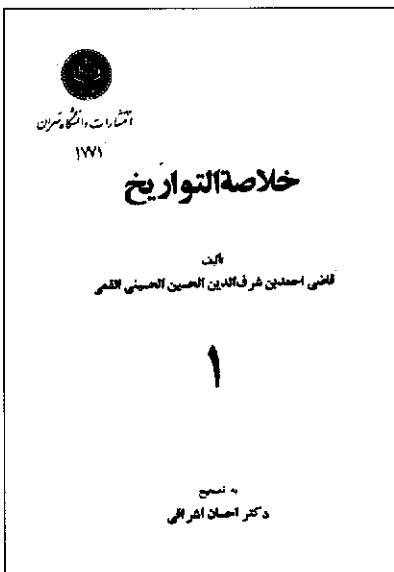
حکایت کشتن علما و شخصیت‌های شیعه در مکه و حتی در مسجد الحرام داستانی است که در دوره حکومت عثمانی سوابقی دارد. از آن جمله شهادت زین العابدین کاشانی در سال ۱۰۴۰ است که در منابع به تفصیل از آن سخن گفته شده و ما شرح حال وی را به همراه رساله‌ای که در باره مسجد الحرام نوشته آن را در میراث اسلامی ایران، دفتر اول به چاپ رسانده‌ایم.

اما در اینجا سخن از کشته شدن امام قلی بیک روملو است که در سال ۱۰۲۰ هـ. ق. در داخل مسجد الحرام کشته شده و هیچ توضیح تاریخی برای آن در جستجوی کوتاهی که صورت دادیم، نیافتیم. تنها سند، اشعار شاعر این دوره، علی نقی کمره‌ای است که تحت عنوان «تاریخ شهادت امام قلی بیک روملو در بیت الحرام در مقام...» ابیاتی در باره آن رخداد سروده است. ماده تاریخ شهادت وی «شهید بیت حرام» است که دقیقا ۱۰۲۰ هـ. ق. می‌شود. مع الاسف مطلب روشن تاریخی از متن این اشعار به دست نمی‌آید. اشعار کمره‌ای چنین است:

دریغ و درد که یک ره نگشت چرخ بکامم

دریغ و درد که مرغ مراد جست ز دامم
دریغ و درد که غفران پناه امام قلی بیک
که نام نامی او گشت زیب بخش کلامم
شهید گشت به بیت الحرام و تا دم آخر
شراب عیش ز جام نشاط گشت حرامم
دریغ و درد کزین باغ در بهار جوانی
ز پی برفت محمد مقیم سرو خرامم
به خشک وتر دگر صبح و شام نیست امیدوی
که باد در کف صبح است و خاک بر سر شامم
به جز شکیب دگر چاره‌ای نمانده درینا
که می‌کشد ز کف صبر سیل اشک زمامم
به روز واقعه آن شهید دشت محبت
که کرده بود پر از بوی خون چو غنچه مشامم
شبش به واقعه دیدم بنوش جامه گلگون
دهن چو لاله پر از خون ز دور داد سلامم
چه گفت؟ گفت که در باغ خلد هست ز غلمان
صدم غلام ولی شاه را هنوز غلامم
شکست ساغر عمرم اگر چه بر لب زمزم
ببزم ساقی کوثر پر است جام مدامم
بخون فتادم و بر خون گواست حجر خلیلم
شهید گشتم و شاهد شدند رکن و مقامم
درست کرد بتعظیم آشیانه خود را

همای عرش عظیم از شکستهای عظامم
تم شکسته باب السلام و حور پیاپی
زند صلاهی سلاما سلام دار سلامم
بره چو لاله دلی پر ز داغ و جامه خونین
نشسته منتظر انتقام روز قیامم



رفتن به سفر حج نه تنها برای صاحب منصبان امتیازی به شمار می‌آمد، بلکه برای خواجگان که اموال فراوانی داشته و هیچ وارثی نداشتند، خوشایندتر بود

ز خاک و سالش کردم سؤال گفت مکرر
شهید بیت حرامم شهید بیت حرامم^۱

محتشم کاشانی و شهادت معصوم بیک صفوی در سال ۹۷۶ هـ. ق. در نزدیکی مکه معصوم بیک صفوی از طایفه شیخوند، یکی از مهم‌ترین چهره‌های سیاسی دوره طهماسب است که شانزده سال منصب وکالت شاه طهماسب را عهده‌دار بوده و لقب وزارت داشت. وی بارها و بارها مسؤولیت کارهای مهمی را به عهده گرفت و به همین دلیل نامش در بسیاری از اسناد و متون تاریخی این دوره ضبط است.^۱

وی در سال ۹۷۵ هـ. ق. با اصرار فرزندش، خان میرزا و همراه شمار دیگری از امرای صفوی از جمله بشارت بیک ترکمان، برای انجام فریضه حج راهی مکه شد که به مکه نرسیده در وادی فاطمه توسط رومیان کشته شد.

قاضی احمد منشی در باره وی چنین می‌نویسد: و هم در این سال سیادت و اقبال پناه اعتمادالذولۃ العلیه معصوم بیک صفوی که مدت چهار سال امیر دیوان و شانزده سال وکالت شاه عالم پناه نموده بود، به تحریک ولدش خان میرزا که از افاضل زمان بود مرخص شده، احرام زیارت حرمین

شریفین - زادهما الله شرفا و تعظیما- بست. چون طی منازل و مراحل نموده در وقتی که محرم گشته بود در روز پنجشنبه شش شهر ذی حجه الحرام سنه مذکوره در منزل موسوم به وادی فاطمه رومیان غافل در اثنای راه بر سرش آمده او را با خان میرزا و تبع و توابع و رفقا خصوصا بشارت بیک ترکمان به قتل آوردند و در همان موضوع مدفون گشتند و آوازه افتاد که قطاع الطریق عرب این عمل شنیع نموده‌اند. سلطان سلیم به واسطه عذر خواهی این فعل قبیح، علی آقای چاووش باشی را به درگاه عالمیان پناه فرستاد. شاه جم جاه از کمال محبت وی را نواخته رعایت فرمود و مرخص ساخته روانه روم گردانید.^۲

از آنجایی که معصوم بیک نسبتی با کاشان داشت^۳ و فرزندش خان میرزا هم منتها در این شهر به سر می‌برد، محتشم کاشانی (م ۹۹۶) به مناسبت شهادت وی اشعاری سرود که هم قاضی احمد منشی آن را نقل کرده و هم متن آن اشعار در دیوان محتشم آمده است. عنوان آن در دیوان چنین است: «تاریخ شهادت نواب کامکار گردون وقار، سدره مکان، عیالین آشیان، امیر معصوم بیک صفوی و خلف نامدار خورشید اشتهار وی خان میرزا شمع دودمان و چراغ خاندان مصطفوی»:

امیر اعدل اعظم، پناه ملوک و ملل

ملاداهل زمین، کار ساز اهل زمان
ملک کواکب انجم سپاه مه رایت
فلک سردادق کرسی بساط عرش ایوان
رفیع رتبت گردون وقار مهر شکوه
سریع نصرت، کشور گشای، ملک ستان
سپهر کوبه، معصوم بیکه آن که رساند
صدای کوس تسلط به گوش عالمیان

ز ملک خود سفر گزید با خلقی
که مثل او گهری در صدف نداشت جهان
سالله نبوی، شمع دودمان دوده صفوی
صفای طبیعت آدم، خلاصه انسان
سرآمد علما، تاج تارک فضلا
دلیل وادی دین، هادی ره عرفان
لطیف طبع زکی فطرت صحیح ذکا
دقائق آگه روشندنل حقایق دان
رفیع مرتبه خان میرزا که پیر خرد

بلیغ لفظ معانی رس بدیع بیان
در آن سفر که بجز اهل خدمت ایشان را
نبود یک تن از انصار و یک کس از اعوان
لباس حج چون در احرامگاه پوشیدند
به جای خود و زره بی‌خبر ز تیغ و سنان
سنان و تیغ از آن جسم‌های جان پرور
بر آن خجسته زمین خون فشانند چون باران
هم از شهادت ایشان فلک دگر باره
نمود واقعه کربلا به پیر و جوان
هم از مصیبت آن سروران به نوحه نشست
زمانه با دل بریان و دیده گریان

در این قضیه چو تاریخ خواستند زمن
ز غیب ناد یکی این دو مصراعم به زبان
«نموده واقعه کربلا چو بار دیگر»
«عجب که تا باید نوحه بس کند دوران»
دو مصرع اخیر هر دو ماده تاریخ این واقعه است
که به حساب جمل سال ۹۷۶ هـ . ق. را نشان
می‌دهد. ^{۱۲} قاضی احمد منشی پس از ارائه این اشعار
یک دو بیتی دیگر هم نقل کرده می‌گوید: دیگری
از شعرا دو بیت گفته و خوب یافته و مناسب بسیار
دارد. بیت:

دوستان صد حیف از معصوم بیگ
آن که دادی ملک شاهی را نسق
شد شهید آن سید و تاریخ شد

«حیف معصوم شهید راه حق»^{۱۳}
محتشم برای یکی دیگر از سادات طباطبایی
کاشان هم که در سفر حج و در مسیر بازگشت در
کشتی بوده و غرق شده، شعر سروده است. این فرد،
میرمحمد جعفر طباطبایی کاشانی است که باز خبر
او را قاضی احمد منشی هم آورده است. وی در باره
سید محمد یوسف صدر، می‌نویسد: «آخر الامر که
معزول شد، از این دولت ناامید گشته متوجه زیارت
عتبات عالیات و از آنجا زیارت حج نمود و از
دارالسلطنه بیرون رفته، طفلی از او در مزار شاهزاده
حسین مدفون بود نقل آن نمود که دیگر رجوعی و
دلبستگی او را به دیار عجم نبوده باشد. بالاخره بعد
از زیارت حج اراده سفر هند نمود و با جمعی کثیر از
عورات و اطفال و رفقای خوب خصوصا میرجعفر
کاشی برادر میرحیدر معمایی که علامه زمان خود
بود، در دریا غرق شدند. مولانا محتشم کاشی
قطعه‌ای از تاریخ میرجعفر گفته ثبت افتاد که تاریخ
فوت صدرات پناه مذکور نیز همان است:

مه اوج سیادت میر جعفر
ز علم جعفری چون کامجو شد
به ملک دانش از نو سگه‌ای زد
که نقد علم ازو بس تازه رو شد
چو باد آنگاه راه کعبه سر کرد
وزان خاک وجودش مشکبو شد
بر او بارید چندان ابر رحمت
که غرق لجة «لاتقنطوا» شد
پس از طغیان طوفان حوادث
چو یونس سیر بحرش آرزو شد
سرشک بحر بر افلاک زد موج
که موجش دام مرغ روح او شد
چو تاریخش طلب کردند گفتم:
«بدریای اجل یونس فرو شد»^{۱۴}
مصرع اخیر سال ۹۷۷ هـ . ق. را نشان
می‌دهد.

فرمان شاه طهماسب در باره یک صاحب
منصب عازم حج
در ادامه آنچه گذشت شاید مناسب باشد به یک

تذکره نصرآبادی

تجزیه
محمد طاهر نصرآبادی
پس از
بمقامی شریفانه و بسیار

محمد اعلی

عزیز میرجهان
محمد ناصر نصرآبادی

تذکره
۱۳۶۱

چند خبر کوتاه در کتاب

تذکره صفویه کرمان

آمده است که مؤید

دشواری‌ها و مشقت‌های

زائران ایرانی است که

در روزگار صفوی

به عشق زیارت

بیت الله الحرام و حرم نبوی

عازم حرمین شریفین

می شدند.

نمونه از فرامینی که شاهان صفوی در ارتباط با سفر
برخی از صاحب منصبان صادر می‌کردند و ضمن آن
از امرای طول مسیر می‌خواستند تا امنیت آنان را
تأمین کنند، اشاره کنیم. پیش از این اشاره کردیم که
صاحب منصبان به طور معمول برای سفر حج از شاه
اجازه می‌گرفتند؛ اما شاید تنها برخی از آنان این
قبیل فرامین را دریافت می‌کردند.

شاه عبدالعلی از سادات و نقبای کرمان، زمانی
که به سال ۹۸۲ هـ . ق. قصد سفر حج داشت، «به
شاه جمجاه عرضه نوشته فرستادند». شاه هم از سر
لطف «پروانچه استمالت با خلایق فاخره جهت ایشان
فرستاد». متن این فرمان را قاضی احمد منشی قمی
بدین شرح آورده است:

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که سیادت و
شریعت پناه نقابت و افادت دستگاه امیرنظام الدین
عبدالعلی به وفور توجه و التفات بلاغیات شاهانه و
اصناف الطاف و مراحم بالانهایات خسروانه عز
اختصاص و شرف امتیاز یافته بدانند که عرضه داشتی
که در این ولا به درگاه معلی فرستاده بود به نظر

اشرف اعلی رسید و از مضمون آن چنان معلوم شد
که افادت و سیادت پناه داعیه نمود که به طواف
عتبات عالیات مقدسات مطهرات - علی مشرفها
أفضل الصلوات و أكمل التحیات - مشرف گشته از
اماکن شریفه هودج ارادت و محل محل عزیمت به صوب
صواب حرمین شریفین - زادهما الله شرفا و تعظیما -
روان سازد. بنابر شفقت بی‌غایت شاهی درباره آن
سیادت و شریعت پناهی حکم جهانمطاع به حکام و
امرا و مستحفظان طرق و مسالک فرمودیم که به
سلامت و عاقبت گذرانیده قدم آن نقابت و افادت پناه
را به اعزاز و اکرام مقارن دارند. ان شاء الله سبحانه
توفیق ربانی رفیق طریق آمال و امانی گردد. باید که
عنایت و عاطفت نواب همایون ما را در باره خود به
درجه اعلی تصور نموده، از روی اطمینان خاطر
متوجه گشته بعد از استسعاد به سعادت این موهبت
در آن امکان متبرکه و مقامات مشرفه به دعای دوام
دولت قاهره که ورد معهود و ذکر مواظب مشهود آن
سیادت مرتبت است، قیام و اقدام نماید...»

شاه عبدالعلی پس از بازگشت از سفر در سال
۹۸۴ هـ . ق. «به عز بساطبوسی مجلس بهشت
آیین و مجالس محفل فلک تزیین شاهی مستسعد
و مشرف گشته به انواع تقدمات پادشاهانه و عنایات
خسروانه سرفراز شدند.»^{۱۵}

شاید افزودن چند بیت شعر هم در باره مقایسه
زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) با انجام حج مناسب
باشد. این مسأله از دو جهت جالب توجه است.
نخست آن که بنابر برخی از آنچه در روایات آمده،
زیارت امام رضا(ع)، ثوابش بیش از هفتاد حج
مستحبی است. از سوی دیگر، مقایسه این دو، یک
کار ادبی و صنعت شعری بود که امری رایج به شمار
می‌آمد. به علاوه، صفویان که روی خراسان تکیه
خاصی داشتند، زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) را
بیشتر ترویج می‌کردند. یک نمونه شعر در وصف
امام رضا (ع) چنین است:

شاهی که جمله حلقه به گوش در
اویندشاهان روزگار و سلاطین نامدار
هفتاد حج نافله یک طوف مرقدش
بهتر ز خلد، روضه پاکش هزار بار^{۱۶}
شاه عباس هم ضمن نامه‌ای که به
عبدالمؤمن خان ازبک نوشت، با اشاره به این که
سپاهیان ازبک حرم مطهر امام رضا (ع) را ویران
کرده بودند، شعری فرستاد که در آن ضمن طعنه بر
رفتار او و این که شاهرخ تیموری که ازبکان مدعی
بودند که جانشینان آنان هستند چه بناهایی در آنجا
برپا کرد، چنین آمده بود:

به تعظیم و تکریم هشتم امام
علی بن موسی علیه السلام
طواف درش شد به قول رسول
برابر به هفتاد حج قبول
تو کردی چنان روضه‌ای را خراب
رسول خدا را چه گویی جواب؟!^{۱۷}

چند خاطره دیگر درباره سفر حج

ملاصاح قزوینی (درگذشته بعد از سال ۱۱۱۷) از عالمان دوره صفوی، در کتاب نوادر (چاپ احمد مجاهد، تهران، سروش)، خود یک خاطره و سه طنز در باره حج نقل کرده که جالب است. نخست آن که می‌نویسد:

و پندر فقیر خدای عزوجل او را بیمار می‌گفت [در مکه]: کیسه زر سرخ داشتیم می‌خواستیم به زر نقره تبدیل نمایم و با هیچ کس جرأت آن معامله نمی‌کردم. صرافایی دیدم محاذی در خانه کعبه بر دکانی نشسته بود با محاسنی سفید و تسبیحی در دست از ذکر و دعا هیچ نمی‌آسود و از وضع و لباس، یکی از ابدال زمانه می‌نمود. گفتم: هیچ شک نکنم که این مرد از صلحا و عباد است. زر پیش او بردم و او هیچ دست نزدیک نیلورد که به ذکر و تسبیح مشغول بود. چون بازگشتم مبلغی از آن سرخ‌ها به جلد دستی روده بود!

اما چند طنز: یکی از تجار در مکه به بعضی آشنایان برسید. به او گفتند: مروارید نمی‌خری که ارزان است؟ گفت: ای ظالمان! پس برای چه آمده‌ام؟

با دیگری گفتند: مشک آورده‌ای که اینجا سود می‌کند. گفت: بی‌دردان! پس به چه کار آمده‌ام؟

ترکی را پسری صالح بود و از نماز او پیوسته کوفته خاطر بود. عزم حج کرد و از پدر رخصت خواست. گفت: چندان نماز کردی که خانه‌ام خراب کردی. حالا فکر حج داری؟ دانم اجاق مرا کور کنی و خانه من ویران گردانی!

خلجی به مکه رفت و بازگشت دلتنگ و غمگین. گفتند: چه حال داری؟ گفت: خانه خود خراب کردم و بسی سختی کشیدم تا به مکه رسیدم؛ خدای در خانه نبود. به مدینه آمدم آن گواخا که آنجا بود، از جهان رفته بود. کور و پشیمان برگشتم.

پهلوانی قزوینی از حج آمده بود. روزی بر پسر خود خشم گرفت و گفت: به فلان قسم که تو را بکنم و یک بار دیگر این راه که هیچ کافری را نصیب نشود، بروم. (نوادر، ۲۵۰)

* * *

آخرین یادداشت‌ها از نصرآبادی

نصرآبادی (تذکره^{۱۱}، ج ۱، ص ۱۷۶) ضمن شرح حال میرشهنشاه که از سادات اصفهان و متولی امامزاده زین العابدین بوده، چنین نقل کرده است: در کعبه معظمه در صفای از صفه‌های دور خانه کعبه نام خلفای ثلاث را نوشته‌اند و بعد از آن نام امیرالمؤمنین علیه السلام را. و یای معکوس علی بر روی اسامی خلفا کشیده شده. این رباعی را در آن باب گفته:

در کعبه نوشته‌اند با خط جلی
پهلوی علی نام سه کس از دغلی
اما به سر هر سه کشیدست قضا
خط باطل ز یای معکوس علی
ایضا می‌نویسد: (ج ۱، ص ۹۶) محمدرضا

تبریزی که با پدرش در محله عباس آباد اصفهان بود، در جوانی همراه پدرش به عثمانی رفت. در آنجا رشد یافت و مدتی پاشای مصر و زمانی هم پاشای حبشه شد. از آن جا به مکه معظمه رفته متوطن بود تا فوت شد. شخصی او را به مکه معظمه دیده بود. این نقل از آن مسموع شد. این اشعار از اوست:

ای فلک ما اسیر بند توایم

فکر ما را از این نکوتر کن

دو رفیقیم مختلف اوضاع

وضع ما را به هم برابر کن

یا بیاموز مردمی او را

یا مرا نیز مثل او خر کن

نصرآبادی می‌نویسد: (ج ۱، ص ۵۸۳) حاجی

جعفر ولد حاجی میرزا محمد نظنی که نهایت صلاح و فضل داشته، مدتی با علامه مولانا محمد تقی مجلسی همدرس بوده. دوازده سال در مکه معظمه و پنج سال در مدینه مشرفه ساکن بوده. به هند رفته. مدتی در آنجا بود. بعد از آن به اصفهان آمده، به اتفاق مولانا محمدتقی باز به مکه رفته در آنجا فوت شد. این دو بیت درباره امیرمؤمنان علیه‌السلام از اوست:

هر در که بود بر رخ ما پست روزگار

شد نوبت گشایش درهای کردگار

گر مولد تو کعبه نمی‌بود هر کجا

بودی ولادت تو شدی قبله کعبه وار

حاجی محمد مکی، اصفهانی است. نهایت قید و درویشی و ساده لوحی دارد. به مکه معظمه رفته، مراجعت نموده، به هند رفته، از آنجا باز به مکه رفته، بیست و دو سال در آن مکان شریف سکنا داشت و تردد یمن کرده، در باب السلام عقیق فروشی می‌کرد. چون شریف مکه فوت شد و شورش در آنجا به هم رسید، به اصفهان آمده. الحال - یعنی سال ۱۰۹۰- در اینجاست. (ج ۱، ص ۶۱۵-۶۱۶)

میرزا ابراهیم برادر میرزا آقاسی در عباس آباد اصفهان ساکن بود. گاهی تحصیل می‌کرد و گاهی غزلی هم می‌گفت. عارف تخلص داشت. مدتی قبل از این به هند رفته، از آنجا به مکه معظمه رفته، از عزیزی مسموع شد که اسباب خود را به مرد سیدی به قصد رضای الهی داده، پریشان به هند برگشت. (ج ۱، ص ۶۲۰)

خود ملا محمد طاهر نصرآبادی - مؤلف تذکره - درباره خودش می‌نویسد: چندسال قبل از این به شرف زیارت روضه منور امام ثامن مشرف گردیده، بعد از آن روانه سفر حجاز شده، از حملات حمله داران نجفی که به غضب شاه نجف درآیند، انواع جراحات به خاطر شکسته رسید. اما طواف مکه معظمه و زیارت تربت رسول انام صلی الله و علیه و اله و باقی حضرات ائمه بقیع، مرهم آن جراحات شد. (ج ۲، ص ۶۷۲)

یک نکته

وقفنامه از سال ۹۴۰ در استرآباد نوشته شده

است که ضمن آن امیر سید لطیف شاه حسینی، قریه سید کلاته مشهور به سدن از محال وستاق استرآباد و همگی قریه فوجرد را با ملحقات بر زوار و ابناء السبیل زوار روضه مقدسه حضرت رسول اکرم (ص) وقف کرده است.^{۱۲}

پی نوشت‌ها:

۱. رقم‌نویس، میرزا خلیل. سفرنامه منظومه حج، به کوشش رسول جعفریان، تهران: نشر مشعر، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰، ۲۴۰ تومان
۲. خود در کتاب الدر المنثور تاریخ تولدش را در ربیع الاول سال ۱۰۰۳ یا ۱۰۰۴ عنوان کرده است. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۵
۳. این دیدگاه‌های وی را می‌توان در آنچه وی در باره محقق سبزواری نوشته و صاحب روضات آن مطالب را آورده، مرور کرد. بنگرید: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۷۰۹
۴. وی که نواده شهید ثانی بود برخی از آثار شهید را به خط او در کتابخانه‌اش داشت که افندی آنها را در آنجا دیده است. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۳۳ به توضیحات خود شیخ علی در باره کتابخانه خانوادگی‌شان و این که چه مقدار از آنها از میان رفته بنگرید: الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۰۳، ۲۰۴
۵. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۶۱
۶. مشیزی، میرمحمد سعید: تذکره صفویه کرمان به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: نشر علم، ۱۳۶۹ ش.
۷. میر محمد سعید مشیزی همچنین از میرزا عادل خان پسر عالیجاه دستوری یاد می‌کند که به عزم گرفتن رخصت حج از کرمان عازم اردوی معلی شد. بنگرید: تذکره صفویه، ص ۴۹۸
۸. «دیوان علی تقی کمره‌ای» به کوشش دکتر ابوالقاسم سری، (چاپ شده در میراث اسلامی ایران، دفتر هفتم، قم، ۱۳۷۷) ص ۲۸۴، ۲۸۵
۹. بنگرید: شاه طهماسب صفوی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۰، ذیل نام معصوم بیگ در اعلام کتاب. و نیز بنگرید: خلاصه التواریخ، ص ۴۰۶
۱۰. خلاصه التواریخ، ص ۵۵۹-۵۶۱
۱۱. بنگرید تعلیقات دیوان محتشم، ص ۱۶۳۷
۱۲. هفت دیوان محتشم، به کوشش عبدالحسین نوایی، مهدی صدیقی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰، ص ۱۵۰۰-۱۵۰۱
۱۳. خلاصه التواریخ، ص ۵۶۱. گویا سال این ماده تاریخ ۹۷۷ می‌شود.
۱۴. خلاصه التواریخ، ص ۵۶۵، هفت دیوان محتشم، ص ۱۵۰۴
۱۵. خلاصه التواریخ، ص ۶۲۵
۱۶. خلاصه التواریخ، ص ۱۷۹
۱۷. نقاوة الآثار، (تصحیح دکتر اشراقی، تهران، ۱۳۷۳) ص ۵۵۹
۱۸. تذکره نصرآبادی، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸
۱۹. متن وقفنامه را بنگرید: در: از آستارا تا استرآباد، ج ۶، ص ۳۰۸-۳۰۹